

## آموزش در پیچ و خم

(صفحه ۱۴ و ۱۵ و ۱۶)

## مواظب چینی نازک تنهایی باشیم

(صفحه ۸ و ۹)

## به صرف سوشال مدیا

(صفحه ۹ و ۱۰)

# کادر درمان مطالبه دارند

## بررسی مطالبات کادر درمان و پرستاران

صفحه ۱۸ و ۱۹

پرستار کارگر فصلی نیست  
تا همین امنیت شغلی از مهمترین  
مطالبات کادر درمان

حق لباس؟  
حق مسکن؟

کارانه؟  
اضافه کار؟

فوق الماده  
خاص؟

تبدیل  
وضعیت؟

### فرمان

#### نگرانی از اجرای نمایشی قانون تعرفه پرستاری

تعرفه گذاری  
خدمات پرستاری

۱۳۸۶

# این شماره با احترام تقدیم می‌گردد به

## تمام کسانی که امید می‌دهند



هر که ایران را دوست دارد، هر که منافع ملی کشور را دوست دارد، هر که بهبود اوضاع اقتصادی را دوست دارد، از مشکلات اقتصادی و معیشتی رنج میبرد و میخواهد آن را اصلاح کند، هر که به دنبال جایگاه باعزت ایران در نظم جهانی پیش رو است، هر که این چیزها را دوست دارد، باید برای ترویج ایمان و ترویج امید در ملت تلاش کند؛ این وظیفه است؛ این وظیفه‌ی همه‌ی ما است.

۱۴۰۲/۰۳/۱۴

عبدی  
رهبرانقلاب اسلامی

### هیا هو

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی نیشابور

مدیر مسئول: سحر خوش باطن / سردبیر: ملیحه یاقوتی  
گرافیک و صفحه آرایی: سحر خوش باطن | امیر حسین شاکری / شماره مجوز: ۰۰۴/۹۳/ف/ن

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا:

سحر خوش باطن | مهدیه داعی | نرگس دهقان | امیرحسین شاکری | علی شیردل | مهنا صاحب‌دادی  
میشم عبدی | فرزانه کمالی‌خواه | مصطفی مرادی | ریحانه نجدی | ملیحه یاقوتی | سهیل یقینی

دانلود نسخه‌های پیشین از  
@NumsComics



# هزارتویی بی پایان

ملیحه یاقوتی | بهداشت محیط ۹۸

همین قدر تصویرسازی اش از سال‌های دور از خانه غریب بود. اما اکنون؛ طی لشکر کشی‌های ممتد چالشات، غم‌ها و مشکلات و نیروی تک نفره شادی از آن سورئالیستی عجیب غریبش درآمده بود، چوب جادویی اش را قایم کرده و برای خودش یه پارتالیست شده بود، می‌شود گفت در جامعه کنونی این اتفاق تأمل برانگیز بود.

عینک ذره بینی اش را برداشت و گویا همان جا یک نگاه براندازی از درون به خودش انداخت و نقلش را شروع کرد، اولین افعالی که قصد صرف کردنش را داشت و این بار سرتیتر سناریو اش بودند «نازک نارنجی بودن، و لی لی به لا لا گذاشتن» بود. در تمام مدت نفیسان میکرد. عقیده داشت روزگار می‌نشیند و پا روی هم می‌گذارد و منتظر است کی و کجا سیلی را در گوشت بخواباند. و تو هم به قول آقا جان و نقل‌هایی که از منصور میکرد «باید آتقدری دل و جرأت داشته باشی که بعد از خوردن یک سیلی، آن طرف دیگر صورتت را رو کنی»

به طور کلی بخواهم بگویم؛ همه چیز رنگ‌های اصلی خودش را در افکارش از دست داده و از صورتی و آبی، متمایل به خاکستری و سیاه شده بودند. گویا از قرار معلوم کتابخانه زندگی برایش ورق‌های عجیب با رنگ و بوی غریبی را رو کرده بودند. همه چیز فراتر از من کارت و مترو و مسیر یکنواخت، کودکی و نوجوانی و دبیرستان و دیدن آدم‌های تکراری بود. حتی ذهنش را هم باید از رمان‌ها و کاراکترهای مورد علاقه اش فراتر می‌برد، تا مبدا توی مسیر، زمین بخورد یا عقب بیافتد. طبق خوراک ذهنی که داشت، خودش را در مرحله ای میدید که خاک زندگی اش را کلیده و جوانه اش را کاشته و منتظر سبز

جزئیات همیشه حائز اهمیت اند، و چه بسا قابل تأمل و ستایش...

آنها قدرت پرتاب ماورایی زیادی دارند، طوری که می‌توانند زحمتتان را به اسپیلون برسانند و هنوز چادر چاقچور نکرده، جمع کنید و بروید سمت غارتان. فقط کافیست کمی به مرغ فکرتان پرواز دهید تا آپشن اورتینک و جزئیات را در شما فعال کند، آن وقت در صدم ثانیه غار بادی برایتان باز می‌کند و شما را به قهقرای آن پرتاب میکند.

همانطور که آخرین تی بگ را در ماگ آسمانی رنگش تکان میداد، در همین افکار غوطه‌ور بود. افکار و ذهنش در مواقع کمی به او رحم می‌کردند. از آنالیز بافت خاکستری موکتی که نگاهش را به آن دوخته بود تا حداقل ترین حالت ممکن، چهار سال پس و پیشش، با مارش بسیار خشن گوتردامرونک در ذهنش رژه ممتد می‌رفتند.

ابتدا از شب اولی که خانه آقا بزرگ بود و ساک فیکس شده‌اش در ماشین یادش آمد. آن شب عمه ثریا اش که جانش برایش در می‌آمد و از آن برون گراهای ماچ و بوسی آبدار بود برای جو دادن به جمع هم که شده بود، مدام از خاطرات دانشجویی خودش در اهواز و کاراکتر مورد علاقه دوران کودکیش، اوشین و خانواده تانا کورا و سال‌های دور از خانه تعریف می‌کرد. حتی یادش آمد استارت بغضش از لحظه‌ای بود که صدای تیتراژ «سال‌های دور از خانه» تمام خانه آقا جان را پر کرد و برای شروع مسیر، سرتیتر سناریو ذهنش شد. همان جا بود که یه تک پا ذهنش را برد گردان چهارم سیستان و سربازی.



# کام‌بک رویایی

سهیل یقینی | صنایع غذایی ۱۴۰۱

از شما می‌خواهم که وارد انباری ذهنتان شوید، خاطرات مربوط به اول ترم دانشگاه را پیدا کنید و تارهای عنکبوت و گرد غبار را از روی آنها کنار بزنید؛ می‌دانم چیز خوشایندی پیدا نکردید؛ ولی دوست دارم به مواقعی برسید که استاد با لحن دلسوزانه ای می‌گفت: «بچه‌ها درس هاتون را با من پیش برید و بخونید، نذارید تا آخر ترم روی هم جمع بشن!» و ما با تمسخر جواب می‌دادیم: «کووو تا آخر ترم استاد!!»

بله؛ از همان بعد از ظهر هایی حرف می‌زنم که به جای درس خواندن، با دوستان باب و ناباب به گشت و گذار می‌رفتیم و خیابانی در شهر مانده بود که آن را فتح نکرده باشیم، یا همان شب هایی را که با شوخی های بی‌مزه و بازی مافیا سحر می‌کردیم، از روزهای تعطیل و استراحت های مطلق بی‌وقته هم که دیگر لازم نیست تعریف کنم.

حالا آن دوران بی‌خیالی گذشته است و به همان «کووو!» که به استاد می‌گفتیم رسیده ایم. گویا "آه" درس هایی که تنهایشان گذاشتیم الان گریبان گیرمان شده است و حال دانشجو مانده است و کتاب های گول پیکری که فقط با نگاه کردن به آنها می‌توان عمق فاجعه را درک کرد.

جزوه هایی برجای مانده اند که هر بار با شمارش صفحات آنها آب گلویمان را قورت می‌دهیم و آماده همان محشر کبرایی می‌شویم که استاد محترم وعده داده بود. این جاست که یک سوال اساسی را از خود می‌پرسیم: «اصلا کی

استاد این همه را درس داده؟! مگر یک آدم چقدر توان داره که

شدن بود. منتها یادش رفته بود که مرحله «رشد» میتواند اقتدر شکافنده باشد. در صفحه جدید زندگی اش اتفاقات محیر العقول زیادی رخ داده بود و در حال رخ دادن هم بود!

سال‌های دور از خانه کلید خورده بود، آشنایی با جهان متفاوت آدم‌ها، سوتفاهم‌ها، کنار آمدن‌ها، از خود گذشتگی‌ها، کنترل تمامی روابط در بهترین حالت، شکستن‌ها، بلند شدن‌ها و تمامی آن افعالی را که به خورد ذهنش داده بود حال، پا در آورده بودند و در حال «صرف شدن» بودند.

در ادامه راه باید کمی از آن باد غنغیش را مهار میکرد و جلوی چهارپایان راه می‌انداخت، تا میتوانست افسار خوبی را بدست گیرد و تا حدودی آب دیده شده بود. اما حال که به خط پایان نزدیک شده بود، ذهنش جلو جلو آنالیز و دو دوتا چهارتایش را آغاز کرده بود. دیگر سرتیتتری برای سناریو چند سال آینده اش نداشت.

همین موضوع اورتینکش را تا سرحد ممکن بالا برده بود و جنگ اعصاب اساسی را در ذهنش به پا کرده بود. کتاب زندگی اش طوری شده بود که، فقط می‌توانست تا چند ساعت بعدش را قلم بزند و سیاه کند. کتاب را که ورق می‌زد برق صفحات خالی مو به تنش سیخ میکرد. انگار در جهانی بود که سنگ روی سنگش را با دوک نخریسی انیمه مورد علاقه اش وصله پینه داده بودند.

جستار در هزار توی آینده، جستارهایی در باب نیمه گمشده، خانواده و چشم‌های پراز امید پدر، دستان کرخت شده مادر، مملکت غریب دیگر. تصمیمی برای ماندن یا نماندن. چندرغاز حقوق دریافتی، دخل و خرجی که دعوایشان بالا گرفته بود و همه و همه بساط بلاتکلیفیشان را پهن کرده بودند و گویی جا خوش کرده و قصد رفتن نداشتند. اما... کسی چه می‌داند، بن بست این هزارتو قرار بود کی رقم بخورد؟! امید دارم، که روزی نور به لابه‌لای آن هزارتوی پرپیچ‌وخم خواهد تابید.





همه اینا رو بخونه؟! سوالی که فقط يك جواب را می توان برایش بازگو کرد: «آش كشك خالته، بخوری پاته، نخوری پاته». اگر فکر می کنید باید مثل يك زندانی محكوم به اعدام، دست روی دست بگذاریم و منتظر اجرای حکم قصاص بمانیم، لازم است که بگویم سخت در اشتباه هستید، ادامه این متن را بخوانید تا بفهمید که چطور می شود يك كامبک رویایی زد.

برای گذار از این برهه چند استراتژی می توانیم برای خودمان طراحی کنیم؛ اول اینکه مثل يك دانشجوی نمونه، از همان هایی که تلاششان مرتب توی سر بقیه کوبیده می شود، درس ها را مرتب و منظم بخوانیم. روزهایمان را با چای شب کنیم و شب هایمان را با قهوه روز. اگر با این روش همه آن کتاب ها و جزوه های ترسناک خوانده شوند و موقع امتحان هم آلزایمرمان عود نکند، یکی از تضمینی ترین استراتژی ها به حساب می آید. ولی ماندن شبانه روزی در سالن مطالعه خوابگاه، شبیه به مرتازان هندی، به مذاق همه کس خوش نمی آید، چه برسد به اینکه شب امتحان در سالن مطالعه جای سوزن انداختن هم نباشد.

استراتژی دوم کمی به قبلی شبیه است، با این تفاوت که درد کمتری دارد! در این روش، دانشجو در به در به دنبال لقمه آماده ای می گردد که فقط کارش را راه بیاندازد. این لقمه می تواند شامل گرفتن جزوه های کوتاه یا خلاصه نویسی

از قشر به اصطلاح «خرخوان» باشد. یا می تواند پرسیدن نکات کلیدی از ترم بالایی ها و کشیدن سوالات به طرق مختلف از زیر زبان اساتید باشد و یا در بهترین نوع خود، می توانند استخراج نمونه سوالات امتحانی ترم های قبل از کانال ها و گروه های مجازی باشد. وقتی که این لقمه های آماده را به دست آوردیم، نوبت به مصرف آنها می رسد. معمولاً موعد مصرف آنها ساعات پایانی منتهی به امتحان است. در این ساعات با مصرف ذره ذره لقمه های آماده، امید دانشجو یواش یواش از گرفتن نمره صفر به گرفتن ده و پاس شدن درس بیشتر می شود. البته افرادی را هم سراغ داریم که با استفاده از همین استراتژی از مرز پاس شدن فراتر رفته اند و به معدل الف نزدیک شده اند.

استراتژی آخر جزو روش های کلاسیکی است که اگر در آن مهارت داشته باشید، در تمام شرایط مکانی و زمانی جوابگو است. این استراتژی، که در کشور ما اغلب افراد جویای دانش در آن تخصص دارند، چیزی نیست جز تقلب! نحوه انجام تقلب به میزان خلاقیت و نبوغ افراد متقلب وابسته است؛ برای تقلب می توان از روش های سنتی یا مدرنی همچون نوشتن میکرو یادداشت، خالکوبی مطالب روی اعضای بدن، به کار گیری علائم سری، قاچاق گوشی و وسایل الکترونیکی، حکاکی روی لوازم تحریر و... استفاده کرد.

احتمالاً شما هم برای خودتان استراتژی های دیگری داشته باشید، اما اگر خواستید از همین ها استفاده کنید، به شما هشدار می دهم که من هیچ مسئولیتی در قبال ثبت نمره ۰/۲۵ در کارنامه شما قبول نمی کنم! پس تا دیر نشده است، دل به درس های رنگارنگ خود داده و نگذارید که کار به وقت های تلف شده و ضربات پنالتی بکشد. با آرزوی موفقیت برای تك تك شما دانشجویان و خودم در تمامی امتحانات زندگی.





# آخرین سفر

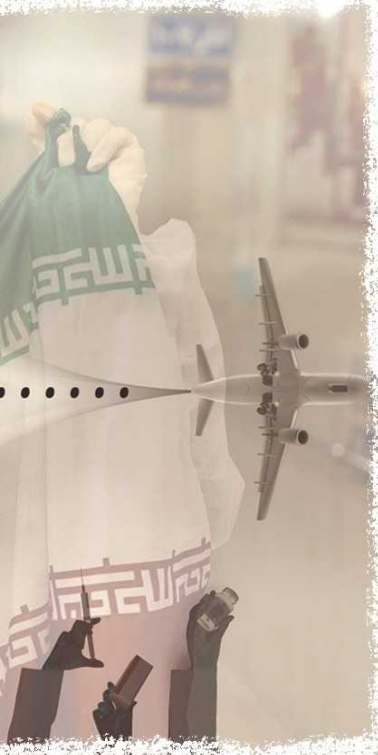
ندای قلبش هم توجهی نداشته باشد. به مثابه آمبولانسی که به محض رسیدن روی رمپ، آژیر قرمز می‌زند، وضعیت سفید نیست. گویا يك نفر از کادر درمان قصد مهاجرت دارد! مردم احترام روپوش سفید و اسکراب‌های رنگی را نگه می‌دارند، مسئولین اما نظر مشابه، ولی عمل متفاوتی دارند! بگذریم...

خواه یا ناخواه پروژه مهاجرت کلید خورده است. از مدارك درسی ترجمه شده تا بلیط و پاسپورت، همه چیز آماده است. آماده است تا کسی که سال‌ها اینجاست درس خوانده و زحمت کشیده، با آهنگ ای پرنده مهاجر پخش شده در ماشین، و این بار ساعت ۴ صبحی را که فقط در شیفت‌های

روغن به روی آب ندارد فضیلتی، با ما به جای چرب زبانی، زلال باش! نمی‌دانم از کجا شروع کنم، از پزشکی که بدون گذراندن طرح می‌تواند در آزمون دستیاری در دو رشته‌ی بیهوشی و طب اورژانس شرکت کند. از پرستارانی که در بحبوحه کرونا در قالب طرح‌هایی با نام‌های مختلف، فراخوانده شدند و بعد از اینکه تب مرگ‌ومیر ناشی از کرونا خوابید، عذرشان خواسته شد یا از افزایش شمار مهاجرت اعضای کادر درمان. مهاجرتی که نه صرفاً برای کادر درمان، بلکه طبق اخبار رسیده به سمت دانش‌آموزان در حال نزول است.

در این متن همه کادر درمان را پرستار خطاب می‌کنم، شاید همان پرستاری که تصورش را هم نمی‌کرد روزی انگشتانش، نلاتون ساکشن را لمس کند. همه‌ای که روزگاری گایتون را ورق زده، ۴ واحد تربیت‌بدنی را پاس کرده، آناتومی را با متاکارپ و دورسو گلو تئال، بیوشیمی را با متابولیک و تنفسی و داروشناسی را با فارماکودینامیک و فارماکوکینتیک از سر گذرانده‌اند. به ترم آخر که رسید، دیگر کشش کارآموزی شلوغ شیفت صبح را با کله‌سیستکتومی‌های با نیت لاپاراسکوپي و با عمل لاپاراتومی نداشتت. به بعد از فارغ‌التحصیلی امیدوار بود تا اینکه متوجه شدم، علیرغم میل باطنی‌اش پله‌های ساختمان دارالترجمه و وزارت بهداشت را طی می‌کند. اذیت‌شدن‌ها و آزاد نشدن مدارك در گام‌های نخست را به جان خرید. او سخت مشغول تلاش بود، به قدری که حتی به

بیمارستان به چشم دیده، راهی به سوی فرودگاه بین‌المللی امام‌ره در پیش گیرد. غم و اندوه دوری از خانه و خانواده را به جان می‌خرد تا اول هر ماه چشمش به چندرغاز واریز اضافه‌کاری، حق پوشاك، مسکن و عائله‌مندی نباشد، تازه این‌ها همه اتقوت دارد! آیا واریز بشود یا نشود! هنوز هم بهانه‌های بنی‌اسرائیلی‌تان بجاست؟!





به سرمان بزینم دردی دوا نمی شود، ساده نپنداریم، پای جان مردم در میان است. خب، می دانم که بیستون مقدمه است، ولی خب چاره چیست؟! فعلا حقیقت همین است! لحظات آخر حضور در خاک ایران است. فرودگاه مقدم ایشان را گرامی داشته، همانند ۹۹ درصد فیلم های آبگوشتی تیلیویزیون، این دوست عزیزمان خانواده را در آغوش می گیرد و با آنها خداحافظی می کند ( در اصطلاح نیشابوری میشه: دست و بغل منن ) در حالی که اشک چشمش، پوست گونهایش را نوازش می کند، چمدان های چرخ دار را برداشته و کوله اش را بر دوش می گذارد، به سمت شهر برمی گردد و تمام صحنه های این سالها در کسری از ثانیه از جلوی دید گانش رد می شود. از عکس یادگاری با گوشی پزشکی تا پرتاب کلاه جشن فارغ التحصیلی، از کد خوردن های بد موقع اورژانس تا سزارین های ۳ صبح و ...

چشمانش را به هم می فشارد و لبانش را با زبانش خیس کرده و به راه می افتد. گیت چک پاسپورت را رد می کند، دیگر حتی برای برگشت هم دیر شده است! ادامه اش شرح ما وقع است، که از حوصله وی خارج است. منتهی کسانی که طبق معمول صبح جمعه متوجه شده اند خود را با جملله رفتنی میره، دلداری می دهند. باغشان آباد.

اصلا چرا کشورمان رتبه نخست مهاجرت نخبه به کشورهای جهان اول است؟ از سمتی رسانه ها و نمایندگان مجلس که از قضا شیشه ماشین شاسی بلندی که ان شاء الله با پول خودشان خریداری شده است را پایین داده و دم از کمبود پزشک می زنند ولی کمی آن طرف تر وزارت بهداشت هفت خوان رستم را برای گرفتن پروانه طبابت پزشکان جوان به میدان آورده! چرا کمبود پزشک و پرستار را صرفا با افزایش ظرفیت می خواهید جبران کنید؟ چه تضمینی وجود دارد که ۴ یا ۶ سال بعد همین افراد هم در کشور بمانند؟ کارتان شبیه پخش مختارنامه شده که هر سال در مناسبتهای مختلف به بیمارستان می روید

و چیلک چیلک دوربین عکاسی هیات همراه شما، جزا ذیت کردن گوش بیماران، سود دیگری ندارد. لطفا جلوی دوربین و پشت دوربین یک تصویر از خود ثبت کنید. وای به حالمان می شود که روزی میزان مرگ و میر در بیمارستانها با مسئله کمبود کادر درمان گره بخورد، و آنجاست که اگر دو دستی هم



## چینی نازک تنه‌هایی باشیم



و فرهنگ فقط يك بعد وجودی را ببینند، تضاد و سپس ایجاد رنج نه تنها برای گروه فراموش شده بلکه برای گل جامعه امری اجتناب ناپذیر است. چون درونگرا و برونگرا هر کدام عناصر و استعدادهای متفاوتی دارند که همه در کنار هم سازنده‌ی يك جامعه متعادل و زندگی غنی است (۱).

### « شهر تو گم نشود، پیدا نشود »

اما ما اینجا نمی‌خواهیم فقط اعتراضی کنیم به مهندسی ساختمان خوابگاه‌ها یا طرح‌های ناقص جامعه از يك انسان ایده آل. می‌خواهیم ببینیم در این وضعیت خود شخص ما چه کار باید بکنیم.

زمانی که از هرچه آشناست فاصله می‌گیری و وارد دنیایی جدید می‌شوی، کاملاً عادیست که درد روانی شدیدی داشته باشی و نتوانی به راحتی گذشته ارتباط برقرار کنی، تنها ترا همیشه بشوی و روزمرگی‌های گذشته‌ی تو برهم بخورد. اما این بهترین فرصت برای تولد دوباره است. مطمئناً درد خوب نیست، دور شدن از شهر و هوای آشنا خوب نیست اما استفاده از این فرصت یگانه که برای تو پیش آمده کاملاً خوب است، فرصت یگانه‌ای برای ایجاد بزرگترین تحولات. موقعیتی برای اینکه مثل سهراب بتوانی، با تاب، با تب، خانه‌ای در طرف دیگر شب برای خودت بسازی، فهم جدیدی ایجاد کنی:

«درد شما شکستن پوسته‌ای است که فهم شما را دربردارد، همانگونه که هسته‌ی میوه باید بشکند تا مغز آن آفتاب ببیند، شما هم باید با درد آشنا شوید...» (۲).

اینجا شاید فکر کنید این همه نقل قول و نگرانی جایز

نمی‌دانم در اولین روزهای دانشگاه آدم باید چه احساسی داشته باشد ولی برای من نزدیک‌ترین تجربه به مرگ بود...

جدای از تصادف تا کسی که قرار بود از ترمینال تا دانشگاه مرا ببرد، جدای از سوختن گوشی و گم شدن عینکم در این تصادف و جدای از همه‌ی این اتفاقات بیرونی که برای هر کسی در اولین روزهای دانشگاه اتفاق نمی‌افتد، با این حال مشکل اصلی من بیرون نبود، درون خودم بود. درد من همان درد تمام درونگراهایی بود که وقتی برای درس و دانشگاه یا هر چیزی از شهر خودشان یا بهتر است بگویم از دنیای درون خودشان فاصله می‌گیرند و وارد جامعه می‌شوند.

ولی حالا که به گذشته نزدیک نگاه می‌کنم انگار راه زیادی پیموده شده و یا به قول سهراب «آقدر در تاریکی مانده‌ام که از روشنی حرف بزنم» و امیدوارم در ادامه، این مطالب، روشنی هرچند کوچکی برای درونگراهایی باشد که مثل من لحظات سختی هنگام مواجهه با توهمی به نام برونگرایی ایده آل داشته‌اند.

### « برونگرایی ایده آل: »

یادم می‌آید وقتی تازه به خوابگاه آمده بودم، چقدر مهندسی فضای خوابگاه برایم نامتوازن می‌آمد، انگار خوابگاه را تک‌بعدی ساخته بودند، تنها مناسب بعد برونگرا. فضا برای من و افرادی مثل من خیلی تنگ بود. عجیب بود، هیچ جایی برای تنها بودن نداشت و اما در عین حال ما را بیشتر منزوی می‌کرد. شاید تنهایی تفاوت داشت با انزوا. به نظر من اگر فرصت و فضایی داده شود به ما درونگراها، برای تنهایی و خلوت کردن با خود، همین موضوع ما را از این همه فاصله‌ای که خودآگاه و ناخودآگاه، میان خودمان و دیگران ایجاد کرده‌ایم نجات می‌دهد. باعث می‌شود بتوانیم سالم‌تر ارتباط برقرار کنیم و انرژی‌ی که در گفت‌وگوها و جمع از دست می‌دهیم بازیابی کنیم برای حضور پررنگ‌تر دوباره در همان جمع‌ها. اما برای من به گونه‌ای به نظر می‌آمد که انگار هیچ توجه‌ای در جامعه به این موضوعات نمی‌شد. چه انسان درونگرا و چه انسان برونگرا، هر دو گون وجودشان با ارزش و ضروری است. اما زمانی که جامعه





چیزهایی هست، که نمی دانم.  
می دانم، سبزه‌ای را بکنم خواهم مرد.  
می روم بالا تا اوج، من پر از بال و پر.  
راه می بینم در ظلمت، من پر از فانوسم  
من پر از نورم و شن.  
و پر از دار و درخت.

پریم از راه، از پل، از رود، از موج.  
پریم از سایه برگی در آب: چه درونم «تنها» ست!

اینکه سهراب از کندن يك سبزه می میرد و یا در اشعار دیگر با انسان و حیوان و حشره و در کل هر وجودی احساس همدلی و همدردی می کند، همه و همه نشان می دهد چقدر این تنهایی و در کل درونگرایی برای همدل بودن لازم است، یعنی نه تنها درونگرایی جدا شدن نیست بلکه حتی طبق تحقیق‌ها و آزمایش‌های متعدد روانشناسان و متخصصان (۳)، باعث ارتباط عمیق تری میان انسان‌هاست. این گونه افراد شاید در ظاهر بافاصله از مردم هستند ولی به درون آنها نزدیک ترند و همدلی بیشتری با دنیا دارند. همدلی و همدردی که هر کدام از ما باید آن را در خود ایجاد کنیم تا شاید از این همه درد و زخم دنیای معاصر به اندازه خودمان اندکی بکاهیم، از این همه فاصله يك وجب کم کنیم. شاید توجه به بحران روانی که ما درونگراها در اولین روزهای خوابگاه با آن دست و پنجه نرم می کنیم يك فایده‌اش این باشد که عنصر همدلی که در وجود ما درخشان‌تر است را فعال کنیم. تا بتوانیم از چشمان فرد دیگر هم به جهان بنگریم و به عبارتی بیشتر درك کنیم تا بتوانیم غم سیاه انسان‌ها را به غم سبز تبدیل کنیم.



نیست برای موضوعی که هر ساله هزاران دانشجو با آن روبه‌رو می شوند و بدون هیچ مشکلی به زندگی ادامه می دهند. ولی واقعا این طور نیست، به زندگی ادامه دادن و عمیق زندگی کردن دو امر جداست. ما از کنار مشکلات روانی خیلی راحت عبور می کنیم شاید بخاطر همان توهم برونگرایی ایده آل، و در کل برای روان و درون اهمیت کمتری قائلیم. ولی توجه به اینکه، این همه دانشجو در اوایل آمدن به شهر غریب، چگونه با این درد و رنج کنار می آیند و از چه روشی برای رها شدن از این افسردگی استفاده می کنند سوال مهمی است که همه باید به آن توجه کنیم. اینکه چقدر از این روش‌ها، روش سالمی هستند و چه تعداد از آنها انحراف‌اند، انحراف‌هایی که کمترین آنها شاید استفاده از مواد تخدیرکننده ذهن و روان باشد؟ پس مهم فقط رد شدن از يك بحران روانی نیست، مهم کیفیت عبور ماست. مثلا به سهراب نگاه کنید، او هم در برابر بحران‌های روانی به نشئه کردن خود روی آورد، اما چه نشئه‌ای:

### « حیات، نشئه‌ی تنهایی ست »

سهراب متوجه شد مردم يك چیزی را از دست داده‌اند، نشئه‌ی يك چیزی هستند به نام تنهایی. البته همانطور که ابتدا گفته شد تنهایی با انزوا فرق بسیاری دارد. انزوا هرچه ما را خالی می کند و میان آدم‌ها فاصله ایجاد می کند، تنهایی که سهراب از آن می گوید منجر به آفرینش، همدلی و پُری می شود: (لطفا با صدای خسرو شکیبایی خوانده شود)

۱: الهام گرفته شده از کتاب قدرت سکوت

۲: کاملش رو از کتاب پیامبر و دیوانه جبران خلیل جبران بخونین

۳: طبق تحقیقات دانشمند راهنمای دانشگاه استونی بروک که بر روی کلاس اولی‌ها با بازی‌های مختلف انجام شده بود. و تحقیقات دکترا آن آرون.





# به صرف

## « برای ذهن خود از مراکز معتبر پست خریداری کنید! »

چه کسی غذا را پخته؟ چیزی از اصول بهداشتی می‌داند؟ انصاف دارد؟ اصلاً برند و یا رستوران خوش‌نامی هست؟ معادل این سوالات را هنگام مواجهه با یک پست از خود پرسید: چه کسی این پیام را منتشر کرده و نفع او از انتشار آن چیست؟ آیا اصول رسانه‌ای را میداند؟ انصاف دارد و اهل دروغ نیست؟ اصلاً منبع درستی برای دریافت این خبر است یا مرجع موثقی را معرفی کرده؟

«انسان حیوانی است ناطق!» همین یک جمله از ارسطو خدایایامرز تلاش‌های بشر در جهت برقراری ارتباط را توجیه میکند. دود آتش رو شکل داد، کبوتری را پابند نامه‌ای کرد و نقطه خط‌ها را معنی بخشید تا پیامش را به مخاطب خاصش برساند. نتیجه همت بلند اشرف مخلوقات در خلق ابزارهای ارتباطی باعث شده تا اکنون شما در همان لحظه‌ای که به توصیه‌های ایمنی لازم درباره زلزله دوشنبه هفته آینده گوش می‌دهید، به این فکر کنید که شاید ترکیدن لوله آب کوچی بنگلی «کار خودشان است». سپس استوری دخترخواهر عمه‌بزرگ پدر را که از اولین غذای دونفره‌شان گذاشته لایک کنید و آرزو کنید کاش تمام مسموم‌کنندگان در همان زلزله نابود شوند! حضور همزمان این حجم از اطلاعات در ذهن شما مانند این است که قرمه سبزی را روی پیتزا ریخته و سپس در ترکیب آب سیب‌زمینی آناناس بریزید و نوش جان کنید!

روان و ذهن ما مانند جسم نیاز به غذا دارد. رستوران‌های مجازی روزانه حجم زیادی از خوراک را به خورد مغز شما می‌دهند. در واقع حضور در فضای مجازی همانند حضور در رستوران است. حال اگر دانش کافی از غذاهای آن آشپزخانه داشته باشید، "آزادانه" و "آگاهانه" سفارش می‌دهید. اما اگر غیر از این باشد به پیشنهاد سرآشپز و گارسون روی می‌آورید. آنها نیز با "القای حس انتخاب‌گری" غذاهایی غنی شده با انواع ترفندها برای اثرگذاری هرچی بیشتر روی نوروں‌های مغزی به شما می‌دهند. پس برای اینکه بتوانید از غذاهای سالم و با کیفیت استفاده کنید و دچار ذهن‌پیچه و روذهن نشوید لازم است دانش کافی درباره نحوه طبخ انواع پیام‌ها را داشته باشید!

## « برای تناول پست در زمان مناسب به رستوران بروید! »

همانطور که شلوغ شدن رستوران باعث می‌شود کیفیت غذا کاهش و بروز تقلبات غذایی افزایش یابد؛ داغ شدن موضوعی در رسانه‌ها با میزان تولید و انتشار اخبار جعلی درباره آن رابطه مستقیم دارد. خبر فوری، اطلاعیه مهم، محرمانه و... درباره ساختگی بودن خبر هشدار میدهند.



# سوشال مدیا

## « نبین کی پختہ؛ بین چی گفته! »

افرادی را می بینیم که روی برند خاصی تعصبی هستند و اگر آن برند را روی محصولی ببینند چشم بسته آن را خریداری می کنند. افرادی هم داریم که روی شخص حقیقی یا حقوقی خاصی متعصب هستند و حرفی را که از او بشنوند بی تحقیق و چون و چرا می پذیرند. صحیح بودن چیزی را همخوانی اش با منطق و مدرک تایید می کند.

## « غذا یا دورچین؟! مسئله این است! »

گاهی اوقات سفارشات ما بر اساس ظاهر زیبا و رنگ جذاب و لاکچری بودن غذاست. برای همین جناب آشپزباشی با اضافه کردن انواع چاشنی ها و سبزیجات و رنگ ها و تاپرها سعی می کند غذای خود را به شما قالب کند. طبّاخان رسانه ای نیز از فنونی مشابه در تولیدات خود استفاده می کنند. برای مثال بازیگری معروف

با ظاهری زیبا، در خانه ای لاکچری،

آب پرتقال تبلیغ و ادعا می کند راز

سر به مهر موفقیتش آب پرتقال

است و اگر از این آب پرتقال

استفاده نکنید بدبخت شده و

اگر استفاده کنید می توانید

برنده لامبورگینی شوید.

سپس نتایج آزمایشات انجام

شده در آزمایشگاه شیمی هاگوارتز

را برای شما قرائت و با مقایسه کردنش

با آب پرتقال دیگری شما را قانع میکند

که بهترین آب پرتقال موجود در این دنیا همین آب

پرتقال است و با تکرار اسم آب پرتقال باعث می شود که

آب پرتقال در ذهن شما ماندگار شود.

## « حواستان به حواس و احساساتتان باشد »

حواس پنجگانه هم به شما کمک می کنند تا غذای خوب

و بد را از هم تشخیص دهید هم می توانند شما را فریب

دهند. آگاهی رسانه ها با روشن کردن احساساتی مانند

دلسوزی، خشم، عشق و... منطق و تفکر شما را خاموش

کرده و نرون های نیمکره چپ دهننتان را فلج میکنند تا

هر آنچه که می خواهند را وارد مغز شما کنند. ترس از

مهمترین احساساتی که توسط رسانه ها فعال می شود.

## « اگر غذا بدمزه است، خب بگویید! »

حتما برای تان پیش آمده که همراه جمعی مشغول خوردن غذا هستید. شما متوجه طعم بد غذا می شوید که ناگهان کسی از آن تعریف می کند و تا می خواهید چیزی بگویید فرد دیگری نه تنها از غذا بلکه از دسری که به نظرتان غیرقابل خوردن است تمجید میکند و تعداد اندکی نیز همان جملات را تکرار میکنند. در اینجا به بهانه این که شاید اشتباه از شما است سکوت می کنید اما بعدها متوجه می شوید تمام کسانی که در آن جمع حاضر بودند و سکوت کردند، نظری مخالف با آن تعداد اندک داشته اند و از ترس قضاوت شدن یا اشتباه کردن یا متهم شدن چیزی نگفته اند. ماریپچ سکوت، پدیده ای شایع در دنیا رسانه هاست. اگر مخالف جریانی هستید بگویید چون قطعاً کسانی هستند که با شما هم نظرند اما به خیال اینکه در اقلیتند سکوت کرده اند در حالی که واقعیت چیز دیگری است

## « رژیم بگیرید! »

خوردن بیش از حد باعث اضافه وزن می شود. چربی های اضافی با ورزش حذف می شوند. بار اطلاعاتی زیاد موجب سرریز اطلاعات و در نتیجه آن نگرانی، اضطراب و تشویش و در نهایت اعتیاد رسانه ای می شود. محدود کردن زمان استفاده، افرادی که دنبال می کنید و دامنه اطلاعات دریافتی و آشنایی با فنون اقناع و تمرین کردن آنها مانند برنامه غذایی و تمرینات ورزشی در رژیم های کاهش وزن است و به شما کمک میکند تا به مرور زمان از شر اضافه وزن اطلاعاتی نجات و رهایی یابید.

برخی همیشه  
کیفیت را فدای کمیت  
میکند  
مثلا به تعداد طرفداران  
چیزی توجه میکنند  
نه اصل بودن آن

خوراکی ها وضعیت سلامت ما را تعیین میکنند. شیرینی

زیاد دیابت می آورد و اسکرو ل زیاد اضطراب و

افسردگی. فکر کردن کمک می کند تا از دام هایی که

سلامت روح و جسم شما را به خطر می اندازند نجات

یابید. در نهایت ای بحث را با کلام امیرالمؤمنین (ع)

به پایان میرسانیم: اندیشیدن همانند دیدن نیست. زیرا

گاهی چشم ها دروغ می نمایند. اما آن کس که از عقل

نصیحت خواهد به او خیانت نمی کند.





# گمشده

در ادامه ی زُل  
این بار پرستاری که دیگر تازه وارد نیست ...

نرگس دهقان | اتاق عمل ۹۹



تنها چیزی که از زندگی یادش میاد  
حیاط خونه پدری هست و پروین که  
دختر خجالتی اعظم خانوم بود و آخرش  
هم عروس خونه منصور میشه، که از مال و  
منال کم نداشت و احتمالا اینکه  
۳۰ سال از پروین بزرگتر و پدر ۳ بچه بود هم  
اهمیتی نداشت. این پیرمرد رو چون به  
جونش کنی فقط از عاشقی به بعد زندگی  
رو یادش می آد. از سرمه ی چشم های  
پروین، نامه های زیر گلدون توحیاط!  
زندگی سیروس تو همون روزا مونده.  
انگار نه انگار که ۴۰ سال گذشته. هنوزم  
خودش رو پسر جوون خوش قدوبالای  
اکبر بنا و پروین رو دختر خجالتی و  
هنرمند اعظم خانوم میدونه.

از جمشید نگفتم با اینکه دوز قرص هاش قویتر  
شده اما حالش به مراتب بدتره. دیگه خبری  
از گل فروختن نیست. از زور قرص و دوا همیشه  
خوابه. وقتی هم که بیدار میشه ورده زبونش

اجالتا امروز آخرین روزی هست که یکی  
از کارکنان این تیمارستانم. قرار بود به  
گفته احمدی، تو این ماه های آخر  
نظرم درباره اینجا عوض بشه، که نشد!  
نمیگم دنیای اون بیرون قشنگ تره، اما  
هرچی که هست دنیای اون بیرون واقعی  
تره. اینجا انگار همه تو خیالمن، هر کس  
تو دنیایی که خودش ساخته زندگی  
میکنه!

سیروس و کبوترهاش رو یادته؟! الان دیگه  
به مراد دلش رسیده! یک ماهی میشه که  
عصر های پنجشنبه یک پیروزن  
شکست خورده با عینک ته استکانی و  
عصای چوبی، به همراه نوه اش که یک  
دختر کوچولو با روسری قرمز به  
دیدنش میان. هر پنجشنبه از کله ی سحر  
بیدار میشه، حموم میکنه، موهاش رو شونه  
میکنه، کت و شلواری که احمدی برایش  
خریده رو به تن میکنه و منتظر میمونه تا  
به قول خودش پروین قشنگه از راه برسه.  
الحق که کبوترها خوب کاربلدن.



اسکن کنید و شنوای متن باشید

هدیه فیضی | پزشکی ۱۴۰۰

بره. دلش میخواد دوتا بشه باخودش حرف بزنه. باخودش دعوا کنه، بخنده و اشک بریزه. فقط این یکی دیگه زیادی این قضیه رو جدی گرفته بود. ریانشه هر بار که پا به این دیوونه خونه میزارم، دوتا میشم، باخودم خلوت می کنم. تو خودم فرو میرم. میرم تو دنیای همه ی سیروس ها و جمشید ها، کت و شلوار تنم میکنم و منتظر پروین میشم. گل میفروشم تا یاسمن گرسنه نمونه. ما که چیز پنهونی نداریم. راستش یه حسی اون ته وجودم از هفت ماه پیش تا الان تغییر کرده، گمون کنم گاهی، فقط گاهی، دلم میخواد منم یکی از این دیوونه ها باشم. دلم میخواد این روز آخری یکم کشدار تر باشه. انقدر که سیروس دوباره برای پروین داستان عاشق شدنش رو تعریف کنه. انقدر که جمشید خسته بشه از خواب و دوباره گل بفروشه. انقدر که معین پرتاب شه به دنیای خودش. انقدر که من دیوونه شم...

فقط یاسمنه. میگن یاسمن خواهر یا به قول خودش آبجی کوچیکه بوده. نمیدونم سر این یاسمن خانم چی اومده. از احمدی هم که میپرسم طفره می ره. لابد قضیه بد ناجوره. حتی ناجور تر از زندگی پروین قشنگه.

معین امروز مرخص میشه. از اولش هم گفتم این پسر دیوونه نبود فقط ادای دیوونه هارو درمی آورد. نمیشه که هر کس از زندگی اون بیرون خسته شده فکر کنه دیوونه است، بابا بخدا دیوونگی هم حرمت داره. روا نیست اسم هر بهت زدگی و پرسه زدن تو خیال رو دیوونگی گذاشت. معین هم دیوونه نبود، خودش اسمش رو می ذاره: پرتاب شدن در جهان دیگری! من اما بهش میگم فرورفتن در خود. خداییش هم حساب کنی هر آدمی نیاز داره هر از گاهی خط بکشه دور همه دنیا و متعلقاتش. یک دل سیر تو خودش فرو





مهم ترین ویژگی های مورد نیاز برای يك دانشجو وجود نظم و احترام در رفتار و کردار دانشجو است که برای ورود به هر عرصه ای از



جامعه مانند کار و تحصیل حرف اول را می زند. بعد از آن پشتکار و مسولیت پذیری فرد است. بدون تعهد و تلاش حتی با دانش کافی نمی توان موفقیت مورد نظر را کسب کرد. ویژگی مهم بعدی توانایی برقراری ارتباط موثر با همکاران

و دوستان و... است تا بتوان اثرات مثبت روی جامعه اطراف گذاشت.

**۳. اقدامانی که به عنوان يك معاون آموزشی برای ایجاد و ارتقا این ویژگی ها در دانشجویان در نظر دارید را نام ببرید.**

کارگاه های متنوعی چه در معاونت آموزشی و معاونت فرهنگی در حال اجراست که کمک به کسب و ارتقا مهارت های ذکر شده می کند. قوانین آموزشی و چارچوب درسی موجود به دانشجو این انضباط را القامی کند و سعی میکند که ویژگی نظم را در دانشجو ایجاد کند، البته در چارچوب قرار گرفتن برای هر کسی چالش هایی

ساعت هشت صبح به وقت سه شنبه در طبقه مثبت چهار پردیس علوم پزشکی به همراه سردبیر نشریه ای که نظاره گر آن هستید به دنبال اتاقی میگردیم که شاید کلید حل مشکلات آموزشی مان را پیدا کنیم. حالا پشت در نشسته ایم سوالات تنظیم شده و ما منتظریم تا از پیچ و خم های طی شده برای رسیدن به این موقعیت و مشکلات و حاشیه های جاری و راه حل آن ها پیرسیم و بشنویم و با معاونت آموزشی دانشگاهمان آشنا شویم.

**۱. لطفا خودتان را معرفی کنید و از فعالیت های خود تا کنون و سوابق مدیریتی خود به طور خلاصه برای ما بگویید:**

سعیده عسکریان هستم، دانش آموخته دکتری بیوتکنولوژی پزشکی و متولد مشهد. سال ۸۱ با رتبه ۱۴۰۰ منطقه ۱ در کنکور کارشناسی به دلیل علاقه مندی به رشته ژنتیک وارد دانشگاه اهواز شدم و تحصیلاتم را در دانشگاه تربیت مدرس در رشته بیوتکنولوژی ادامه دادم و در کنکور دکتری موفق به کسب رتبه ۸ شدم. در فاصله بین مقطع ارشد و دکتری به مدت دو سال در پژوهشگاه رویان فعالیت داشتم. سه سال مدیر رشته بیوتکنولوژی و دو سال سرپرستی کمیته تحقیقات دانشگاه علوم پزشکی تربت حیدریه بودم

**۲. به نظر شما دانشجو باید در مدت تحصیل چه ویژگی هایی را کسب کند تا بعد از دوره تحصیل بتوان گفت این فرد آماده خدمت به مردم است ؟**

جشنواره شهید مطهری در ایران يك بستر برای بیان ایده های نوین آموزشی از طرف دانشجویان و اساتید است که در این دانشگاه به آن پرداخته نمی شود.

**مشکلات شخصی افراد:** اساتید و دانشجویان باید به ارتقای روحیه و تکامل فردی خود اهمیت بدهند و مهارت های اجتماعی و رفتاری خود را ارتقا دهند.

**۵. همانطور که مطلع هستید دانشجویان رشته پزشکی با مشکلاتی مانند نبود استاد مناسب برای واحد های درسی و عدم اطلاع از آینده تحصیلی خود در این دانشگاه مواجه اند. سرنوشت این رشته در دانشگاه ما چه خواهد بود و آیا این مشکلات و کمبود ها بر طرف خواهد شد؟**

وقتی رشته ای در دست تاسیس است باید ابتدا تعداد اساتید مورد نیاز برای آن رشته فراهم شود و بعد مجوز تاسیس آن به دانشگاه داده می شود در این مورد رشته پزشکی یکی از موارد استثناء بوده است. از ابتدا قرار بر این بوده که این رشته با همکاری دانشگاه علوم پزشکی مشهد برگزار شود و يك سری از اساتید از مشهد برای تدریس تشریف بیاورند اما کم لطفی های صورت گرفته از طرف دانشگاه علوم پزشکی مشهد حتی با وجود تعهد نامه برای فرستادن اساتید موجب شد که با این چالش مواجه شویم. علی رغم نامه نگاری های متعدد این مشکل رفع نشده و ما مجبور شدیم که به خودمان اتکا کنیم.

را در بر دارد. در سال گذشته کارگاه هایی برای کنترل خشم و مهارت های ارتباطی برقرار شده است که البته توصیه می شود دانشجویان به محیط دانشگاه اتکا نکنند و از هر مکانی برای یادگیری این مهارت های مهم استفاده کنند

**۴. اصلی ترین مشکلات حوزه آموزشی در دانشگاه ما از دید شما چیست و چه راه حلی**

**برطرف کردن آنها در نظر دارید؟**

**ناکار آمدی روش سنتی در تدریس:** باید از پتانسیل های ایجاد شده در دوره کرونا در بحث خودآموزی استفاده کرد. اساتید باید از روش های متنوع برای تدریس استفاده کنند.

**فقدان منابع و تجهیزات:** این مورد در بیشتر دانشگاه ها دیده می شود، دانشگاه ما دانشگاه نو پاییی است و به تازگی بودجه آن افزایش پیدا کرده و سعی می شود تا این نقص ها در منابع بر طرف شود و باید در این امر صبوری به کار برد

**عدم حمایت دانشگاه ها:** در این مورد سعی کردیم از روش های نوین آموزشی و افرادی که ایده خلاقانه ای در حیطه آموزش دارند حمایت کنیم.





اگر از ابتدا می دانستیم که قرار است این اتفاق صورت بگیرد خودمان در صدد آوردن اساتید با تجربه به دانشگاه بودیم. در حال حاضر با قطع امید از طرف دانشگاه علوم پزشکی مشهد دانشگاه علوم پزشکی نیشابور در تلاش برای رفع این مشکل و آوردن اساتید است و امید است برای ترم آینده این مشکل رفع شده باشد.

این که این دانشجویان به دانشگاه های دیگر می روند کلا منتفی است و برای مقصد بعد فقط دانشگاه علوم پزشکی مشهد وجود دارد. در دفترچه انتخاب رشته ذکر شده بود که پس از دو سال دانشگاه اعتبار سنجی می شود ما هم بیش از ده نامه ارسال و توانمندی خود را برای ادامه به دانشگاه علوم پزشکی مشهد اعلام کردیم درخواست اعتبار بخشی دادیم و منتظر پاسخ مشهد هستیم. ما برای هر دو حالت آمادگی داریم و در حال برنامه ریزی تحصیلی برای دوره فیزیو پات هستیم و این که صلاحیت به دانشگاه علوم پزشکی نیشابور داده نشود دور از انتظار است. دانشجویان فرض را بر این بگذارند که در این دانشگاه باقی می مانند.

## ۶. چه روش هایی را مطرح کردید تا دانشجویان بدون نگرانی مشکلات خود را ابراز کنند ؟

زمینه برای انتقاد از طرف دانشجو همیشه فراهم بوده؛ مثلا ابتدا و انتهای ترم با نمایندگان دانشجویان جلسه ای برگزار می شود و نظرات و انتقادات به معاونت آموزشی ارائه می شود. جدا از این ما همیشه پذیرای نمایندگان دانشجویان برای شنیدن انتقادات هستیم. البته رعایت سلسله مراتب آموزشی در این مقوله بسیار مهم است. در وهله اول دانشجو باید مشکل خود را با استاد مورد نظر در میان بگذارد اگر مشکل حل نشد

به استاد مشاور و سپس مدیر گروه، ریاست دانشکده و در آخر به معاونت آموزشی مراجعه کند. استاد مشاور در این زنجیره نقش مهمی دارد که می تواند هم از نظر تحصیلی و هم فرهنگی به دانشجو کمک کند و حتی میتواند پلی بین استاد و دانشجو معترض باشد، در حال حاضر دانشجویان بدون توجه به سلسله مراتب عمل می کنند و مشکل فقدان مهارت های ارتباطی در این موضوع نقش پر رنگی دارد. متأسفانه نقش استاد مشاور در دانشگاه ما کم رنگ است اقداماتی انجام شده تا از ترم های آینده دانشجویان جلسات متعدد با استاد مشاور خود داشته باشند.

## ۷. آیا ارزشیابی اساتید که هر ترم انجام می شود تاثیری در موقعیت اساتید در آینده دارد یا خیر ؟

بله این ارزشیابی در روند ارتقا استاد به مراحل بالا تاثیر میگذارد اما در این مورد اتکا به فرم ارزشیابی و نتایج آن به تنهایی کافی نیست. گاهی مشاهده شده که دانشجو برای استاد خط و نشان کشیده است که اگر فلان عمل رخ بدهد یا خیر در ارزشیابی استاد تاثیر عمده می گذارد. این که ارزشیابی بر روند تدریس و تعهدات استاد اثر گذار باشد و اخلاقی ایجاد ندهد، اصلا قابل پذیرش نیست. نظر دانشجو در ارتقا استاد به پایه بالاتر ۴۰ درصد سهم دارد. پس از دریافت نمره کم در ارزشیابی و گذراندن کلاس های مخصوص، به استاد دو ترم فرصت داده می شود تا ارزشیابی گذشته را جبران کند و نمره خوبی را کسب نماید. متأسفانه بر خورد های يك سری دانشجویان سبب زیر سوال رفتن این ارزشیابی شده است.

## سوالات ما به اتمام رسیدن. از خانم دکتر بابت زمانی که در اختیار ما قرار دادن تشکر میکنیم



# خداوند اینجاست

مصطفی مرادی | کارشناسی ناپیوسته فوریت ۱۴۰۱



این جهان زیبا بود  
باز هم خواهد ماند  
لکن این راز بقاست  
که بسازد خانه  
از همان سبز بلند  
از برای نفس کودک زیبا رویش  
پس نکن هرگز تو  
شکوه از عدل خدا  
که قسم بر نفس گرم پدر  
و به درد دل مجنون سو گند  
که خداوند اینجاست  
آن خداوند که بر من بنهاد  
منت عاشقی اش  
من چه دنیای قشنگی دارم

من چه دنیای قشنگی دارم  
همچو چشمان غزال  
همچو پرواز عقاب  
به بلندای کمان  
مثل یک سرو بلندی که نگاهم زده رنگ  
و به زیبایی حرکات نسیم  
در همان زلف نگار  
من چه غرقش شده ام  
و حواس هیچ نبود  
که همین گیتی پر رنگ و لعاب  
روی دیگر دارد  
آن زمانی که درید شیر دلیری  
چشمان غزال  
و زدند بر لب پره‌های عقاب سر کوه  
بر زمینش انداخت  
آن تفنگدار پر از تیر و فشنگ



# کادر درمان

فرزانه کمالی خواه | بهداشت عمومی ۹۸



تعرفه گذاری خدمات پرستاری انجام شد! پرستاران مشمول دریافت فوق العاده خاص شدند! کارانه‌های این ماه واریز شدند. گزاره‌هایی که مدتهاست بسیاری از کارمندان حوزه سلامت منتظر شنیدن و اجرایی شدنشان هستند. زمان زیادی از اعلام پایان وضعیت اضطراری پاندمی کرونا توسط سازمان جهانی بهداشت (WHO) نمی‌گذرد و شرایط حال حاضر را مدیون زحمات افرادی هستیم که در خط مقدم دفاع از سلامت مردم قرار داشتند. حال ما پیگیر پرداختی‌های بخش زحمت کشی از نظام سلامت شدیم که بار کاری زیادی را متحمل می‌شوند. هرچند تلاش‌ها و از خود گذشتگی‌هایشان قابل ارزش گذاری با مادیات نیست!

## « دریافتی‌های کادر درمان شامل چه بخش‌هایی می‌شوند؟ »

دریافتی‌های کادر درمان شامل: حقوق، اضافه کار و کارانه است. حق مسکن و حق لباس نیز در مصوبه قانون آمده است. علاوه بر این گروه مامایی مشمول k زایمان، گروه پرستاری مشمول تعرفه خدمات پرستاری و گروه ۱۱۵ مشمول هزینه ایاب و ذهاب و غذا نیز می‌شوند.

## « قانون چه می‌گوید؟! مسئولین چه می‌کنند؟! »

طبق قانون در پرداخت حقوق نباید هیچ تاخیری صورت پذیرد و پایان هرماه باید حقوق کلیه کارکنان پرداخت شود. اما شنیده‌ها حاکی از این است که حقوق کارکنان شرکتی اغلب با تاخیر پرداخت می‌شود و در حال حاضر کارانه

۹ ماه تاخیر داشته، حق مسکن و لباس بسیار کم است و مدت‌هاست پرداخت نشده، هزینه ایاب و ذهاب و غذای ۱۱۵ ناچیز و مدت زمان زیادی است که پرداخت نشده.

## « تعرفه گذاری؛ آرزوی محال یا شدنی؟! »

برای افزایش حقوق کادر درمان، اقداماتی نظیر

تعرفه گذاری خدمات پرستاری و تصویب و اجرای قانون فوق العاده خاص می‌تواند صورت گیرد. تعرفه گذاری خدمات پرستاری به معنای تعیین هزینه‌ها و قیمت گذاری برای خدمات مختلفی است که توسط پرستاران انجام می‌شود. به گفته میرزاییگی (رئیس سازمان نظام پرستاری)؛ ۸۵ درصد تعرفه این خدمات باید به جامعه

# مطالبه دارند

سازمان های پزشکی قانونی و انتقال خون ایران به قانون اضافه شد (در حالی که این مورد در قانون مدیریت خدمات کشوری مشاهده نمی شود). از اسفند ماه سال ۹۱ نیز برای کارمندان دامپزشکی و سازمان زندانها اعمال شد و حقوق پرداختی آنها حتی تا سه برابر افزایش یافت؛ سالهاست گروه پرستاری درخواست اعمال فوق العاده خاص را دارد ولی اغلب با ایراد مجلس مبنی بر فقدان بودجه مناسب مواجه می شود.

« آیا این مطالبه گری ها به جایی می رسد یا خیر؟! »

برای پرداخت معوقات کادر درمان دانشگاه علوم پزشکی نیشابور نیز طی پیگیری هایی که از سمت مطالبه گران این حوزه انجام شد در اسفند ماه سال گذشته جلسه ای با رئیس دانشگاه برگزار شد و یک نامه به امضای پرسنل رسید و در اردیبهشت ماه امسال ثبت شد که در اواخر اردیبهشت ماه جلسه ای با حضور پرسنل معترض و رئیس و معاونین ایشان برگزار شد و توضیحاتی ارائه دادند و در نهایت مقرر شد جلسه ای در اواخر خرداد ماه برگزار شود و پیگیری های تیم ریاست دانشگاه به اطلاع برسد. انتظار می رود پیگیری ها اثر بخش بوده و در آینده ای نه چندان دور شاهد بهبود وضعیت موجود و پرداخت معوقات کادر درمان باشیم.

امنیت شغلی و تامین نیروی کافی از جمله مطالبات این قشر می باشد. امید است که قانون فوق العاده خاص پرستاری تصویب شود و شاهد اجرایی شدن واقعی تعرفه گذاری خدمات پرستاری در کشورمان باشیم.



پرستاری تعلق یابد. اما متأسفانه این اتفاق نیفتاده است. ایشان در مصاحبه ای در اردیبهشت امسال متذکر شدند تعرفه خدمات پرستاری اصلاً اجرا نشده و صرفاً یک تا دو پرداخت علی الحساب صورت گرفته است. به طور کلی اصل قانون زمانی اجرا می شود که تعرفه خدمات پرستاری در قالب دستورالعملها

و آیین نامه های ابلاغی از سوی شورای عالی بیمه سلامت پرداخت شود. شوربختانه در نیشابور نیز، شاهد عدم اجرای کامل و صحیح این قانون هستیم.

« قانونی که فوق العاده خاص بود! »

فوق العاده خاص اولین بار در اردیبهشت سال ۹۰ با تصویب قانون فوق العاده خاص کارمندان

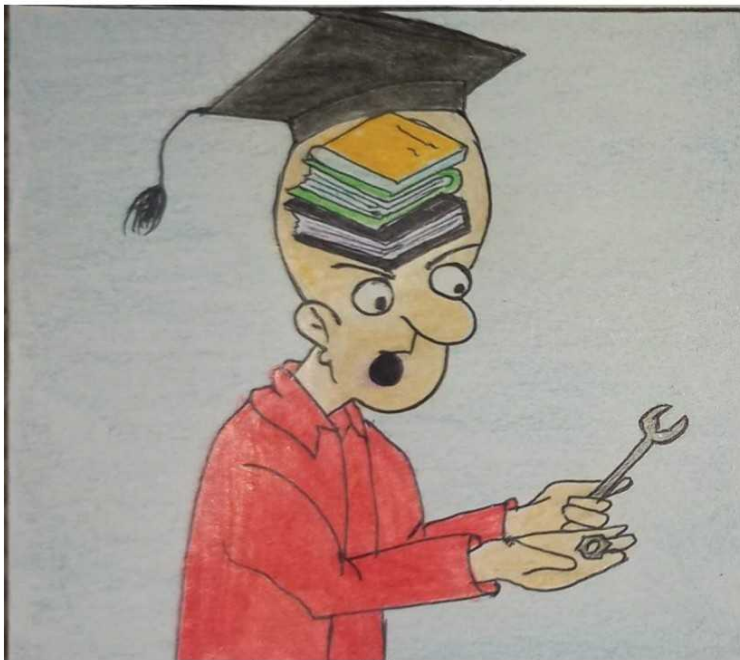




عده‌ای در تلاش برای خدمت حتی با نبود بودجه



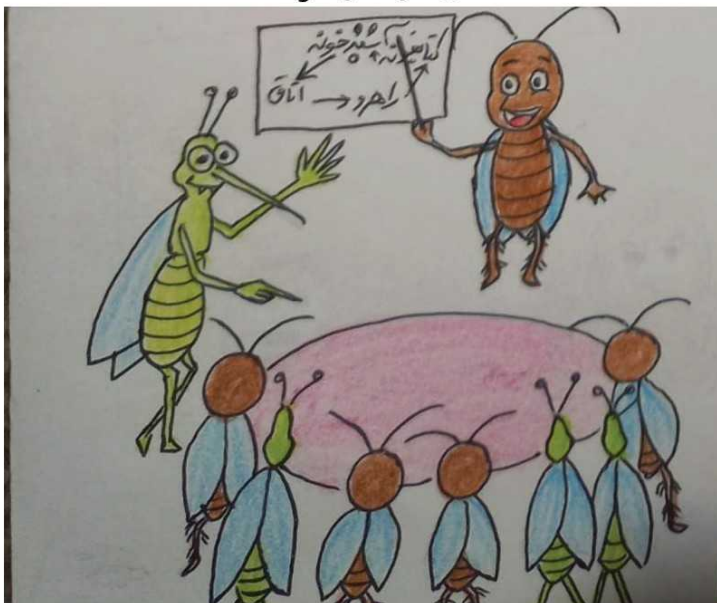
عده‌ای در جست‌وجو استاد



عده‌ای در کار خود مانده



عده‌ای معلق در هوا



عده‌ای به دنبال اجرا موفق نقشه‌ها



عده‌ای در آمپاس شدید